



ترجیع بند میلاد حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام

میرزا حسین نوری طبرسی
تصحیح: عبدالحسین طالعی

چکیده

دیوان علامه محدث نوری که با عنوان المولودیه در موسوعه مکارم الآثار به آن اشاره شده است، و تنها نسخه خطی شناخته شده آن در کتابخانه‌ی مدرسه آیت الله گلپایگانی در قم به شماره «۲۷/۷۸» نگهداری می‌شود (رساله پنجم)؛ شامل ترجیع بند میلاد حضرت امام حسین علیه السلام است. این ترجیع بند نخستین شعری است که محدث نوری آن را در یازده بند سروده است. این نسخه در ضمن مجموعه‌ای که مدتی در تملک مرحوم سید محمد جزایری بوده است، بوده و توضیحات کوتاهی در مورد آن به تاریخ ۱۶ جمادی الاخری ۱۳۷۲ نوشته شده است. در این مقاله برای اولین بار این ترجیع بند منتشر می‌شود.

کلیدواژه‌ها: امام حسین علیه السلام، محدث نوری، المولودیه، شعر عاشورایی، ادبیات عاشورایی.

مقدمه

از سال ۱۳۷۷ ش پژوهش در مورد مرحوم محدث نوری را آغاز کردم، در این مدت بسی شگفتی‌ها دیدم و برخی را گزارش کردم و تفصیل این سیر و سفر علمی - معنوی فرصتی دیگر می‌طلبید؛ ولی یکی از مهم‌ترین شگفتی‌ها، دستیابی به دیوان شعر محدث نوری بود که کمتر شهرت داشت و از آن یاد می‌شد. نام دیوان را ابتدا در موسوعه مکارم الآثار دیدم که با عنوان مولودیه از آن یاد کرده بود. آنگاه نسخه‌ی خطی آن را در کتابخانه‌ی مدرسه آیه‌الله گلپایگانی یافتیم^۱ و به لطف جناب حاج ابوالفضل عرب زاده نسخه‌ای از آن نوشتم. این نسخه که تا کنون تنها نسخه شناخته شده از دیوان است، ضمن یک مجموعه است که مدتی در تملک مرحوم سید محمد جزایری بوده و توضیحات کوتاهی در مورد آن به تاریخ ۱۶ جمادی الاخری ۱۳۷۲ ق نوشته است.

نسخه از آغاز و انجام افتادگی دارد. تمام اشعار، فارسی است و بیشتر آنها در حدود سال ۱۲۹۵ ق در ایام اقامت ایشان در سامرا سروده شده است. از آنجا که تنها نسخه موجود، فاقد مقدمه و انجامه است، بر ما روشن نیست که مرحوم نوری اشعار دیگر دارد که به دست ما نرسیده یا اینکه در تراکم اشتغالات علمی و عملی، توجه به شعر را رها کرده است.

به هر حال، در سال‌های پیش، قصیده‌ی غدیریه محدث نوری بر اساس همین دفتر منتشر شد. و اینک ترجیع بند میلاد امام حسین علیه السلام برای نخستین بار منتشر می‌شود. این ترجیع بند، به تصریح محدث نوری، نخستین شعری است که سروده است. نسخه بسیار فرسوده است و برخی کلمات محو شده و قابل خواندن نیستند که با علامت سؤال یا نقطه چین مشخص شده‌اند. شماره صفحات که درون کمانک آمده، ناظر به صفحات نسخه اصل است. در هر حال، امید است نشر این ترجیع بند، بابی دیگر در شناخت این شخصیت والای علمی بر ما بگشاید و توفیق نشر پاره‌هایی دیگر از این دفتر کم‌برگ و پر بار در آینده نصیب شود.

این دُرهای غلطان و گوهرهای رخشان، به جهت آویزگوش دوستان و نثار مقدم سید

۱. عربزاده، ابوالفضل، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه‌الله العظمی گلپایگانی علیه السلام، قم، دارالقرآن الکریم، پاییز ۱۳۷۸، ص ۸۱.



شباب اهل جنان در سیم شعبان از گنجینه‌ی طبع، عیان شد.

(بند اول)

سزد ارجنّ و انس و ارض و سما ساکنان صوامع اعلی
وحشیان خزیده اندر دشت ماهیان رمیده در دریا
گورهای غنوده در لب کشت (؟) بیر غزنده، آهوان خطا
کبک کهسار و طوطی اندر هندی قُمری و صُعو، هدهد و دُرنا
زغن و زاغ و عقعق و بلبل (ص ۱۷) کرکس و نسرو لقلق و ورشا
شیر در بیشه و پلنگ به غار مار بی پا و مور نابینا
نحل مشغول امر "فاتّخذی" صاحبان "شراب فیه شفاء"
راهب دیر و عابد محراب زاهد خانقاه و شیخ تقی
عالمان در مساند تعلیم قاضیان در وساد حکم و قضا
واعظان در منابر آشفته عاصیان در میان خوف ورجا
زال و افراسیاب و طهمورث یزدجرد و سکندر و دارا
حاتم طای و رستم دستان ملک عادل، حضرت کسری
شاعران و خطیب و خطاطان مطربان، دلبران حور لقا
ناقه‌ی کبش و طایر عیسی دلدل و ذوالفقار با عَضبا
عیسی و مریم و کلیم و خلیل لوط و شمعون و آدم و حوّا
صالح و خالد و شعیب و ذبیح بانّی مسجد الذی اقصی
نوح و جرجیس و هود و اسماعیل زکریّا و یونس مّتی
هرمس و شیث و یوشع و ذوالنون یوسف و خضر و آصف و یحیی
جبرئیل امین و روح القدس جای داران جنّت المأوی
حامل عرش و قابض ارواح صاحب صور و رازق الاحیا
حور و غلمان و مالک و رضوان فطرس پر شکسته و لعیا

۱. در اصل نسخه چنین است. اما "ملک عدل" به وزن شاعر سازگارتر است.

همه از وجد، بیخود و واله همه دررقص تکیه بریک پا
 همه دستار حزن بفکنده همه در ذکر حضرت یکتا
 همه جان دردودست، چشم به راه ز بشارت همه به هم گویا
 که حسین از صوامع ملکوت
 جلوه گرشد به عرصه‌ی ناسوت.

(بند دوم)

به فلک گوگلف (؟) زمه گن پاک تیغ بهرام گیر و زُمح سماک
 عقرب از صفحه‌ی سماکن دور از درقطب را نمای هلاک (ص ۱۸)
 نعش از دور دختران بردار در غریبین بسپرش در خاک
 کهکشانی ره به جدی تاکه شود از سما پاک این خس و خاشاک
 زهره را گو لوای سورا فراز جامه‌ی حزن را نماند چاک
 حبلی از دلوگیر و ثور ببند دِهش از سنبله مدام خوراک
 از خور و ماه و نان به میزان گش از ثریا درآر شربت تاک
 از کباب حمل به جوزا ده به اسد ثوربخش و مِنما باک
 بشکن تیر قوس و بیل زُحل که نه ازار زان رسد نه ز ذاک
 مشتری گو به عرصه‌ی منبر لب گشاید به مدحت لولاک
 از شعاع ضیاء نور حجب کن مخلع تمامی املاک
 گو به قدوسیان عالمِ علو که درآرند سر برون ز افلاک
 به تحیت به خاکیان گویند که: هنیئاً هنیئاً، نحن فداک
 نکشد حور سرمه جز از خاک نزند شانه جز ز چوب اراک
 بکند وقف بوسه در شعبان نکند از کناره وحشت و باک
 آبی از صاد (؟) برج جهان افشان شود از رجس و رجز شیطان پاک
 ز دَنب عقده برگشا از هم نار خاموش کن ز خجلت خاک

که حسین از صوامع ملکوت
 جلوه گرشد به عرصه‌ی ناسوت.



(بند سوم)

ز چه گل برق از حریر گرفت
فاش این سان به بوستان نرگس
سوسن ویاس، هم پیاله و مست
داد شادی و عیش و وجد نگر
آن ندا چون به گوش انس رسید
از عدو تیغ و سبحة از عابد
مام از شوق، غافل از کودک
آن چنان مست عالم سُفلی
صُعوه با باز همعنان گشته
جغد با انس (؟) اُنس بگرفته
از نسیم شمیم کوی شمال
طرب این سان ندیده کس کنداش (؟)
زاین عجب ترکه سیّم شعبان
حور اندر قصور اسوده

که حسین از صوامع ملکوت
جلوه گشود به عرصه‌ی ناسوت.

(بند چهارم)

ای عزازیل! ناله آن سرکن
ز شراری ز نار خاکی مست
خاک از عکس روی تو تیره
ذره از نور خاک باین بان (؟)
دیده خون بارواین جهان ترکن
مشتی از خاک افسرکن^۱
دیده بگشا ز عقل منظرکن
نورهای سما برابر کن
جامه از حسرت ابد برکن
خاکیان را رسیده پشت و پناه

۱. دراصل، خالی است. شاید «زیب» در اینجا مناسب باشد.

۲. دراصل: کند.

نی ز سهم و حسام تو پروا
 با همه جُند و خیل و رجاله
 کبر و مکر و خیال و نزع و فساد
 آتش حرص ار نشد خاموش
 که من آسوده زاین همه غوغا
 خاکیان بین کشیده گردون سر
 از شهاب سَمومِ شیطان سوز
 ارض بین رشکِ آسمان گشته

که حسین از صوامع ملکوت
 جلوه گر شد به عرصه‌ی ناسوت (ص ۲۰).

(بند پنجم)

گوبه املاک سرّ خلقت بین
 قرن‌ها از مطاف لطف روان
 از تراب و حماء کالصلصال
 مشتی از خاک و این همه تکریم
 گوشه‌ای از نظر به طف افکن
 مُلک هفت آسمان و هفت زمین
 جان و مال و عیال در ره دوست
 لطف و قهرش زبهر دشمن و دوست
 آن بحار علوم و خیل رسل
 جبّدا ممکنِ خدای نما
 همه اسرارِ جملگی اسماء
 همه سگانِ بقعه‌ی امکان
 غرض از سجده‌ی مذلت بین
 قرب بنگر، جزا و قربت بین
 معدن خیر و نور و رحمت بین
 خاک حق را محلّ حرمت بین
 حکم بین صبر بین محبت بین
 که [به] بخشش دهد سخاوت بین
 از کف دست داده خفت (؟) این
 نَقَم نار و حُسن جنّت بین
 در علوم و لبش چو قطرت بین
 جوهر ذات و نور طینت بین
 ظاهر اندریکی شهادت بین
 محو این قدّ و نطق و صورت بین

۱. در اصل روشن نیست، چیزی شبیه حق یا حَقّت یا ...



آن رسولان شهر لوط گنان (؟) متفکر در این شجاعت بین
 ای سماواتیان پاک نهاد واله اندر مقام و حوت بین
 بیت معمور، هین، مبال به خود دیده بگشا جمال تربت بین
 مشک و کافور و عود و عنبر را عطرزاین خاک قدر و تربت بین
 معجز عیسی از شفا و مریض زاندرکی خاک و این کرامت بین
 ماه شعبان رسید سیم شد مژده ده وجد کن بشارت بین

که حسین از صوامع ملکوت
 جلوه گر شد به عرصه‌ی ناسوت.

(بند ششم)

مژده ای اولیای باده فروش هله ای ساقیان سندس پوش
 روز بزم است ده ندا یکسر که درآیند خلق دوش به دوش
 گیسوی حور، شوی از کوثر زلف غلمان بیفکن از بُن گوش
 (ص ۲۱) فرش از عبقری و سندس خواه نخرد عقل، گیرد از دل هوش
 زاهد و ساقی، همعنان و قرین عابد و مطرب، دست در آغوش^۱
 سبحة‌ی شیخ گیروگو [که] زنند بر لب و اعظان ز مهر خموش
 دفتر علم کن ز هم پاره دل مفتی نمای اندر جوش
 خواه از چین و هند، عنبر و مشک [آید] از خلد، خمر نامغشوش
 نکند رقص غیر نهره (؟) کسی ندهد باده جز کف منقوش
 نخورد باده جز ز خم باده نزند عابد جز نوای بنوش
 صیحه بر چرخ زن، ز سیرافتد غلغل افکن ز بانگ نوشانوش
 پرسدت گر جهول از این اوضاع بانگ برزن چنان شود مدهوش

که حسین از صوامع ملکوت
 جلوه گر شد به عرصه‌ی ناسوت.

۱. وزن شعر درست نیست، اما در متن همین است.

(بند هفتم)

صبح و این ضوۀ آفتاب شکن
شب و این نور آفتاب افکن
خاک و بوی عبیرو جئت عدن
شام و این مشک آهوان ختن
ماه و محفوظ از افول و کسوف
خور و محروس از بلا و مَحَن
باد و از باغ خلد بگذشته
آب و وارسته از فساد و محن
آتش شیر و سان افسرده
شیر و آتش فشان و در دامن
گله و گرگ در چمن، هم راز
باز و شاهین قرین زاغ و زغن
آسمانی ستاره کن مسعود
بوستانی ز سنبل و سوسن
شاخ گل ایمن از شرار مغاک
دست (دشت؟) آسوده از خزان چمن
زهد اندر دهان افعی شهد
دیو، اندر نظاره سیمین تن
ورق ظلمت و دل کافر
شستو محو ذاب صاد و مزن (?)
سُبُحات جلال حضرت حق
منبسط از حجاز تا به یمن
ملک از ذکر ماند و چرخ از سیر
شرر از تار رفت و شرر ز من
حور بغنوده در ارائک قدس
سر برون کرده جمله از روزن

(ص ۲۲) که حسین از صوامع ملکوت
جلوه گر شد به عرصه‌ی ناسوت.

(بند هشتم)

مژده کآمد شفیع روز نشور...^۱
مژده کآمد شفیع روز نشور...
در تلاطم، بحار رحمت وجود
در تقاطر^۲ سحاب رب غفور
قاف تا قاف آتش عصیان
خامد و بارد از دو^۳ قطره‌ی شور
کوه بار گناه، گاه بُود
ز سلامی به کریلا از دور
غرّش صدهزار نار و وقود
از یکی ناله در عزا شده بور (?)

۱. یک مصراع در اصل ناقص است.

۲. در اصل: تقاطر.

۳. در اصل: و.



از یکی جرعه آب بر لب خشک
 از یکی لقمه بهر اهل عزا
 صولت نار و هیبت دوزخ
 بهر خوف سؤال و یکر (؟)^۱
 وه چه تربت که در صباح و پسین
 یک وصی، لیک صد هزار کلیم
 کس ز بیم جحیم افسرده
 گو به نار الیم خوش^۲
 ورنه از اشک چشم خیل عزا
 سرکنم از جحیم دل از نار (؟)
 گرچه بشکسته بال و حالم لیک
 زاین دویبت شکسته‌ی ملحون
 در بشارت، اهل وجد و سرور
 صد هزاران من است قوه و زور
 در بشارت، اهل وجد و سرور
 در بشارت، اهل وجد و سرور

که حسین از صوامع ملکوت
 جلوه گشود به عرصه‌ی ناسوت.

(بند نهم)

ای سخن سنج گوش برفرمان
 زاد تقوی و توسن همت
 قدرت حق نگر که کرده نهان
 نخله‌ی مریم، منفعل ز مناز (؟)
 عکسی از ان فتاد شام و مجار (؟)
 تیرهای دعا در این بقعه
 جویبارش ز کوثر و تسنیم
 ای پذیرنده نصح از دل و جان
 سفر کربلا، مه شعبان
 در یکی گنبد، قبه‌ی امکان
 (ص ۲۳) نار موسی، نخست (؟) نورافشان
 کوه ساعیرونان و انین ماران (؟)
 برخورد راست چون هدف بنشان
 مرغزارش نضارت از رضوان

۱. باید باشد: بیفکن یا بی افکن یا ...

۲. دراصل، پاک شده است شاید: بخروش.

۳. دراصل: اوایل.

عرش در سینه سینه اندر خاک / خاک بنگر که عرش کرده نهران
 آدم از یک سجود [برا] این خاک / تا ابد سجده گاه سجده کنان
 عرش سبحان و نه سماش به چرخ^۱ / مشعل و نه زجاجه مظهر آن
 یک فلک نه ستاره‌ی رخشان / یک صدف نه گهر همه غلطان
 شمس و نه شمس بسته بر فتراک / یک مه و نه مه در عقب تابان
 نامی از سدره رسته نه رسته / زان گل لاله رنگ، گل خندان
 نور تابانی از حجاب ازل / هیکل نه بشر، مخمّر از آن
 همه کهف و غیاث و غوث عباد / همه پاک از هوا جس شیطان
 همه از جام وصل نوشیده / همه را در بساط قرب، مکان
 همه را در تن از خلافت بُرد / همه را در دل ها بحرهای زیان^۲
 همه بی ظل و آسمان اظلال / همه حسم (؟) و به هر جهت عیان
 همه هر سال نیمه‌ی شعبان / به دل و دست و جان و تن گویان:

که حسین از صوامع ملکوت
 جلوه گرشد به عرصه‌ی ناسوت.

(بند دهم)

ای سبکسر (سبک سار؟) طیر زین بال / به صفت روح سان، به اسم خیال
 روی کن سوی وادی شمراخ / مخزن نور حضرت متعال
 چون ببینی خیام عزت و مجد / شوی آسوده از گلال (؟) و ملال
 با هزاران هراس، گامی چند / پیش روتا به حدّ صفّ نعال
 به ادب گوبه حاجب از ره عجز / که غریبم شکسته دل، بیحال
 دارم از خستگان هجر، پیام / به شه مستوی به عرش جلال
 (ص ۲۴) خواستندت اگر به محفل قدس / سربه پایش بسای و جبهه بمال

۱. در این بیت و بیت های بعدی، اشاره به نه امام از نسل حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه.

۲. وزن این مصرع نیز درست نیست.

ور توانی ز خاک آن مقدم
 ورنه برسینه نه به نطق فصیح
 چون تویی قطب محور امکان
 رشته‌ی امر خلق بر کف تو
 به حضورت صدور هر حادث
 تویی آن والی ممالکِ حُسن
 مه بی محو و شمس بی تکویر
 گرچه کردار ما چنان بد و زشت
 لیک به کاین حجابها بدری
 اندک از گیسوان خود بگنی
 از کثافات کفر و شرک و نفاق
 کنی افواج جُند ابلیسی
 این سر پرده به به طف که در اوست
 و تَدِ ارض را کنی محکم
 بفشانی ز ابر حکمت دُرّ
 به نگاهی به آن جمال، مرا
 که رسیده است سیّم شعبان
 بسبا بعر (؟) عطر کوی شمال
 کای مثال خدای بی مثال
 بهر شوق تو گردش مه و سال
 بر تو معروض، نیک و زشتِ فعال
 بر جنابت ورود هر اعمال
 که منزّه ز عیب و نقص و زوال
 صاحب عصر و قصر عرشِ ظلال
 که نمانده است جای هیچ سؤال
 بدر آری خدا نمای جمال
 که نسوزد ز تابشش پروبال
 کروی ارض را کنی غربال
 در قعور بحور در اغلال
 رزقهم بالبعور و الاصل
 که نلرزد از این نزول جبال
 بچشانی به تشنه آب زلال
 بدهی توشه بهر استقبال
 جمله ذرات، کرده شد رحال

که حسین از صوامع ملکوت
 جلوه گر شد به عرصه‌ی ناسوت

(بند یازدهم)

خیز جانا نوای دیگر ساز
 آهی از دل برآر و صحرا سوز
 ابر را گو بنال دم جز خون
 برق را گو بسوز خرمن عیش
 در اندوه و غصّه بنما باز
 اشکی از چشم ریزو جان بگداز
 رعد را گو که ناله کن آغاز
 چرخ را گو، زسیر گردد باز (ص ۲۵)

قدمی سوی کربلا بگذار
 باده نوشان نگر ز ساغر غم
 سرو قدان نگر فتاده ز پا
 سر شاهان نگر فراز سنان
 عرشیان بین به خاک و خون غلطان
 سرفروبرده بین ز غصه و حوش
 جود بین داد خاتم و انگشت
 جوی بنگر روان ز خون شهان
 آهوی عرش بین ز گردش چرخ
 طفل شیرین زبان، که دیده ز شیر
 جامه کس دیده تار و پود از خون
 سینه کس دیده ز انجم افزون زخم
 حرم احمدی ربوده نقاب
 لب احمد مکیده و سرچوب
 تن بیمار گردن اندر قید
 بشنو اندکی و، عمر بنال
 به فلک گفتم: اف بر [این] گردش
 داد پاسخ که هم ز گردش من
 در همه سال، سیم شعبان
 که در آن سر غیب شد ابراز
 به تماشای مهوشان مجاز
 جان فروشان بین ز روی نیاز
 ماه رویان به خون خود انباز
 طایر قدس بین به جنگل باز
 سرخ رودشت از نشیب و فراز
 ناله بشنو ز مرغ خوش آواز
 سر نگر باخته به وقت نماز
 نخل بی شاخ بین ز ضربت باز
 اوفتاده چنین به چنگ گراز
 بکنندش ز نوک پیکان باز
 حجله زن برده بار غم به جهاز
 جان کسی کرده این چنین بنیاز (؟)
 بانوان بی جهاز بر جمّاز
 جانشین رسول و محفل ساز
 فخر حوران خدمت هماز
 عمر، کوتاه دان و قصه دراز
 نه حقیقت شناختی نه مجاز
 شد به گند (؟) از جهات ست آواز
 که در آن سر غیب شد ابراز

که حسین از صوامع ملکوت
 جلوه گرشد به عرصه‌ی ناسوت.